

## دکتر الین فیلیپس، ادبیات عهد عتیق، سخنرانی ۲۶، جامعه و غزل غزلها

الین فیلیپس و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

صبح بخیر و آرامش مسیح با شما باد. همه مقاله‌هاشون رو آماده کردن؟ من تعدادی از اونها رو از طریق ایمیل دریافت کردم، پس ممنونم. من برای آخر هفته وقت مطالعه دارم.

اشکالی نداره. فکر نمی‌کنم چیز دیگه‌ای لازم باشه بهت بگم، پس می‌خوایم بخونیم. دفعه‌ی قبل نصف، خب، دو سوم به آهنگ رو یاد گرفتیم.

آیا به یاد دارید که این متن کجا بود، از کجا آمده است، و این آهنگ بر اساس آن ساخته شده است؟ فراتر از آن، آن را خواهیم داشت. بیا بید قبل از شروع، زمانی را برای دعا با هم اختصاص دهیم.

خدای مهربان، پدر آسمانی ما، ما روزانه از تمام هدایای شگفت‌انگیزی که به ما عطا می‌کنی و مهمتر از همه، از هدیه زندگی جدید تو در مسیح سپاسگزاریم.

ما از کلام تو و کلام مجسم تو سپاسگزاریم. پدر، در این ایام روزه، همچنان که به هفته مقدس نزدیک می‌شویم، حتی با وجود مشغله‌هایمان، ای پروردگار عزیز، لطفاً عشق فراوان به خودت و قدردانی از آنچه برای ما انجام داده‌ای را در اعماق قلب‌های ما بکار. به ما کمک کن تا دوباره واقعیت مسیح را بر روی صلیب سپس برخاسته از مردگان، و گناهانمان را که بر ما غلبه کرده‌اند، ببینیم.

پدر، باشد که زندگی ما دگرگون شود. باشد که هرگز در نتیجه‌ی درک حقایق این چیزها، مثل قبل نشویم. برای اطرافیانمان دعا می‌کنیم که تو بیماران را تشویق کنی و سلامتی را به آنها بازگردان.

ما برای اعضای خانواده که با مشکلات و چالش‌های مختلف دست و پنجه نرم می‌کنند دعا می‌کنیم. با روح مهربان خود، به آنها خدمت کنید. ما برای نقاط مشکل‌دار در سراسر جهان که نور شما به شدت مورد نیاز است دعا می‌کنیم.

پروردگارا، لطفاً از قوم خود استفاده کن. به همه ما کمک کن تا نه تنها برای رفتن و صحبت کردن، بلکه برای دعا کردن با جدیت نیز آماده باشیم. پروردگارا، از تو می‌خواهم که امروز به من کمک کنی تا با وضوح تدریس کنم. باشد که به روش‌هایی بیاموزیم که ما را برای خدمتگزاری در پادشاهی تو آماده کند. ما به نام مسیح با شکرگزاری دعا می‌کنیم. آمین.

خب، فکر می‌کنیم امروز داریم به کتاب‌های جامعه و غزل غزلها می‌رسیم. مثل همیشه باید کمی مرور کنم. خب، اینجا چند سوال مطرح می‌شود.

قرار نیست وقت زیادی را صرف این موضوع کنیم، فقط ما را به جایی که در چند روز گذشته بوده‌ایم برمی‌گرداند. ضمناً، به یاد داشته باشید که ما در حال کار بر روی ادبیات حکمت هستیم زیرا در چارچوب تاریخی به سلیمان پرداخته‌ایم و سه مورد از چهار متن حکمت به نحوی با سلیمان مرتبط هستند. بنابراین فقط برای مرور، از شما نمی‌خواهم که این را به طور کلی بیان کنید، اما باید در ذهن خود داشته باشید که ما به عنوان یک فرآیند برای رسیدن به تعریفی از حکمت کتاب مقدس چه کردیم.

نه تنها ترس از خداوند را به عنوان آغاز حکمت در نظر گرفتن، بلکه به چیزهایی که بخشی از خود حکمت هستند نیز در نظر گرفتن. توانایی انتخاب عاقلانه و انتخاب‌های خداپسندانه. به کارگیری حقیقت در زندگی در پرتو تجربه.

امیدوارم کمی برایتان جالب باشد. فکر می‌کنم به برخی اصول برای برخورد با آن نکات حکمت‌آمیز و حدسی هم پرداختیم. به عبارت دیگر، به کتاب ایوب و جامعه پرداختیم.

وقتی با آن موارد خاص سر و کار داریم، باید مراقب باشیم که آنها را در زمینه‌های گسترده‌ترشان بخوانیم. به عبارت دیگر، وقتی کتاب ایوب را می‌خوانید، خوب نیست که صرفاً یکی از گفته‌های دوست را بخوانید و نفهمید که کل ماجرا چگونه پیش می‌رود. همین امر در مورد کتاب جامعه نیز صادق خواهد بود.

بنابراین، دنبال کردن روند کلی استدلال در حین بررسی این موضوع بسیار مهم است. من امروز بیشتر وقتم را صرف پرداختن به کتاب جامعه خواهم کرد و سعی خواهم کرد برخی از مواردی را که بر نحوه خواندن کتاب به طور کلی تأثیر می‌گذارند، بیان کنم. بنابراین، هدف ما در این مورد همین است.

اما من یک سوال از شما دارم. چرا این کتاب در کتاب مقدس است؟ اگر آن را خوانده باشید، می‌دانید که معیار شما نیست. خدا نیکوست و خداوند راستایش می‌کنیم، و او ما را نجات داده و از گناهانمان رهایی بخشیده است. چرا آنجاست؟ ریکا.

ببخشید، دوباره بگو. اوه، این یک سوال بلاغی نیست. بله، سوال خوبی است.

آره، من واقعاً دنبال جواب هستم. باشه، خیلی خوبه. اینا مسائلی هستن که همه باهاشون سر و کار دارن.

و البته، اوج آن مرگ است. همه ما باید با آن روبرو شویم. و این یکی از چیزهایی است که در کتاب جامعه در حال وقوع است.

خوبه. چیز دیگه‌ای هم هست؟ منظورم اینه که بعضی‌ها این کتاب رو لذت‌گرایانه و بدبینانه دونستن. می‌دونی، از این جور چیزهای بد.

کاسیا. خب، این همه چیز را کنار هم قرار می‌دهد و زندگی را در چشم‌اندازی قرار می‌دهد، به خصوص چشم‌اندازی از آن، همانطور که من و شما، حتی به عنوان افرادی که در مسیح رستگار شده‌اند، روز به روز خود را در حال زندگی می‌بینیم، زیرا پاهایمان روی زمین است. ما در دنیای گناهکار زندگی می‌کنیم.

همانطور که نویسنده کتاب جامعه می‌گوید، ما زیر نور خورشید زندگی می‌کنیم. یکی از عبارات مورد علاقه اوست. خب، چگونه باید این کتاب را تفسیر کنیم؟ قرار است در ادامه به آن پردازیم.

کسی می‌دونه نیمه دوم آیه ۱۲:۱۲ چی می‌گه؟ این یه آیه فوق‌العاده برای دانشجوهاست، مخصوصاً تو این موقع از ترم، مخصوصاً وقتی که خسته‌ای. نوشتن کتاب‌های زیاد، پایانی نداره و مطالعه زیاد بدن رو خسته می‌کنه. از این خوشت میاد؟ خوبه.

از چیزهایی که بعدش میاد هم خوشت میاد. یه کم کالوین و هابز برای سرگرمی صبحمون. اما این یه کالوین و هابز فوق‌العاده برای کتاب جامعه‌ست، مخصوصاً برای اون قاپی که اونجاست.

، و اجازه می‌دهم خودتان هم قدرش را بدانید. می‌توانید آن پشت متن را بخوانید؟ می‌توانید آن را ببینید؟ خوب است. بنابرین لازم نیست هر فریم را بخوانم.

اما به تمرکز روی ناپایداری، زوال زندگی و کنار آمدن با مرگ و میر خودمان توجه کنید. کمی جالب است، چون دقیقاً همین کار را در کتاب جامعه انجام می‌دهیم. حالا، وقتی کالوین و هابز را جذب کردیم و کمی از آن لذت بردیم، حالا به قسمت بالای صفحه برمی‌گردیم، چون اینجا اتفاق واقعاً مهمی در حال رخ دادن است.

کلمه‌ای که بارها و بارها در کتاب جامعه تکرار می‌شود، کلمه عبری هیل است. هیل. آن را [هول تلفظ می‌شود] بگویید.

در ابتدایش. باشه؟ جالب اینجا است که متأسفانه در بیشتر ترجمه‌ها، اگر کینگ H هول. مخصوصاً با آن جیمز را بخوانید، بی‌معنی یا پوچ و بی‌معنی ترجمه شده است، که به نظر من واقعاً تأسف بار است، تحمیل معنا به کلمه، زیرا همانطور که اینجا برای شما توضیح می‌دهم، خود کلمه صرفاً به معنای نفس یا بخار است.

یا، معنی‌اش این است. و کمی بعد در موردش بیشتر صحبت خواهیم کرد. شاید به ما کمک کند، و گاهی اوقات شما را تشویق می‌کنم که بنشینید و کتاب جامعه را بخوانید، و هر سی و چند باری که آن کلمه بی‌معنی به نظر می‌رسد، به خودتان یادآوری کنید که من این را گذرا می‌خوانم.

من آن را گذرا یا گریزان تفسیر می‌کنم. شاید این موضوع چارچوب ما را در نحوه نگاه به این کتاب تغییر دهد، و شاید دیگر آنقدر بدبینانه نباشد. شاید صرفاً واقع‌بینانه باشد.

اما بیایید ببینیم با آن چه می‌توانیم بکنیم. اهمیت هیل. همانطور که لحظه‌ای پیش گفتم، بیش از ۳۰ بار در کتاب جامعه استفاده شده است.

خواهیم دید که این در واقع آغاز و پایان کتاب را شکل می‌دهد. در واقع، فکر می‌کنم این جایی است که می‌خواهیم در ادامه به آن برویم. بله، خوب است.

اگر متن خود را دارید، اول از همه به فصل ۱ مراجعه کنید، جایی که آیه ۲ می‌گوید، و من قصد ندارم آن را آن را به این صورت ترجمه کند، من آن را مبهم یا گذرا خواهم خواند. یا در NIV بی‌معنی بخوانم، حتی اگر مورد فقط هیل چطور؟ هیل، هیل، معلم یا واعظ می‌گوید. کاملاً هیل.

گذرا. همه چیز گذرا است. کتاب اینگونه شروع می‌شود، بعد از مقدمه‌ی کوتاه در آیه‌ی ۱. و بعد، البته، به فصل ۱۲ برمی‌گردید، آیه‌ی ۸ اساساً قبل از یک موخره قرار دارد.

. و اگر بخواید، این پایان‌بندی ماست. معلم دوباره می‌گوید، هیل، هیل، هیل. همه چیز هیل است.

همه چیز گذرا است. و من می‌خواهم دوباره آن را در ذهن شما حک کنم. سعی کنید حداقل برای امتحان بعدی آن را به خاطر بسپارید، چون احتمالاً در مورد آن سؤال خواهم داشت.

اما من فکر می‌کنم این موضوع، چگونگی درک ما از این کتاب را شکل می‌دهد. و از همان ابتدا به شما می‌گویم که مفسران با این کتاب اوقات خوبی داشته‌اند. برخی از مردم در ۳۰ سال گذشته یا بیشتر، به این سمت رفته‌اند که این کتاب را به عنوان چیزی که به معنای گذرا یا دست‌نیافتنی یا چیزی شبیه به آن است، بخوانند.

دیگران هنوز هم به شدت به این واقعیت پایبند هستند که یک ویژگی منفی در این کلمه وجود دارد که ما آن را با بی معنی بودن مرتبط می‌دانیم. بنابراین، می‌دانید، در حال حاضر بحثی در مطالعات جامعه در جریان است. با این اوصاف، اگر واقعاً به سمت ترجمه و درک این کلمه به معنای عبری آن، یعنی نفس و بخار، برویم، چیزهای جالبی در آن وجود دارد.

وقتی نفس می‌کشید، دم و بازدم و داخل و خارج می‌کنید، و این یک تکرار است. آیا این جذاب نیست که کتاب جامعه مضامین خود را بارها و بارها تکرار می‌کند؟ آیا هنگام خواندن آن متوجه این موضوع شدید؟ همان چیزها به نوعی برمی‌گردند، و این یک تکرار مفهومی است، شاید تقریباً مانند نفس کشیدن. دومین چیزی که ممکن است بخواهیم در مورد آن فکر کنیم، دومین زیرشاخه من در اینجا است.

نفس واقعاً کوتاه است. من سه دقیقه کامل نفس نمی‌کشم و بعد فقط سه دقیقه بازدم نمی‌کنم. این یک تنفس مداوم است، اما زندگی را حفظ می‌کند.

و البته، این موضوع در این کتاب به عنوان تنش مطرح خواهد شد، زیرا نویسنده کتاب جامعه با واقعیت مرگ، با واقعیت فناپذیری خودش دست و پنجه نرم می‌کند. و البته، ما به زودی به این موضوع باز خواهیم گشت. نکته‌ی دیگری که باید به شما بگویم این است که فکر نمی‌کنم موضوع اینجا مطرح باشد.

Cain and Abel وقتی داستان قابیل و هابیل را در پیدایش ۴ می‌خوانیم، آن را به انگلیسی به صورت این نام او به زبان عبری است. Hevel می‌خوانیم. آیا می‌دانید نام هابیل در زبان عبری چیست؟

و زندگی او چیست؟ خب، واقعاً گذرا است چون قابیل او را به قتل رسانده است. بنابراین حتی در زندگی هابیل، یا زندگی هول، این نوع ناامیدی را می‌بینیم که مرگ، چیزی که کاملاً ارزشمند است و آن زندگی انسان است خیلی کوتاه شده است. بسیار خوب، یک چیز دیگر.

من قبلاً این را مطرح کرده‌ام، اما اجازه دهید دوباره آن را تکرار کنم چون فکر می‌کنم نسبتاً مهم است. اگر بگویم چیزی بی معنی است، در مورد آن قضاوت ارزشی کرده‌ام. آیا متوجه منظورم هستید؟ به عبارت دیگر، اگر چیزی بی معنی است، ارزش دنبال کردن ندارد.

اصلاً چیزی نیست که بخواهم به عنوان بخشی از زندگی‌ام داشته باشم. بی معنی است. فقط از شرش خلاص شو.

این با اینکه بگویم چیزی گذرا است، بسیار متفاوت است. و بنابراین، به شما می‌گویم وقتی نویسنده کتاب جامعه درباره‌ی تمام این چیزهایی که هبل یا هابل، هابلیم هستند، در نهایت گذرا، صحبت می‌کند، نمی‌گوید که آنها بی معنی هستند. در واقع، او می‌گوید که آنها عمیقاً معنادار هستند.

اما مشکل بزرگ این است که آنها دارند کوتاه می‌آیند. مرگ دارد آنها را کوتاه می‌کند. بنابراین، فکر نمی‌کنم او کارهایی که انجام داده، روابطی که داشته و کارهایی که در آنها درگیر بوده را نادیده می‌گیرد.

فکر نمی‌کنم اصلاً این را نادیده بگیرد. در عوض، دارد می‌گوید، پسر، من خیلی سخت روی این چیزها کار کرده‌ام، اما از بین خواهند رفت. مرگ قرار است مرا ببرد، و بنابراین، دیگر آن چیزها را نخواهم داشت.

بنابراین، من فقط این را به عنوان حداقل یکی از ملاحظات ممکن در ادامه‌ی این کتاب مطرح می‌کنم. آیا تا اینجا انگلیسی صحبت می‌کنم؟ خوب است که این را بدانید. همانطور که لحظه‌ای پیش وقتی در مورد «زیر

آفتاب «صحبت کردم، اشاره کردم، عبارات کلیدی دیگری نیز در این کتاب وجود دارند و بارها و بارها تکرار می‌شوند.

و من فکر می‌کنم آنها از این نظر آموزنده هستند که به ما کمک می‌کنند بفهمیم چه اتفاقی برای کوهلت می‌افتد، همانطور که او، این نام نویسنده است، این کار را انجام می‌دهد. اول از همه، من دیدم. بارها و بارها. من دیدم.

من این را دیدم، آن را دیدم، بی‌عدالتی را دیدم، این شخص را دیدم که سعی در انجام آن داشت. ما این را از دریچه‌ی چشمان کسی می‌بینیم که در دنیای سقوط کرده زندگی می‌کند. و دنیای سقوط کرده بخش بزرگی از چارچوب داستان است، حتی در کتاب.

بخشید، وقتی پیدایش را می‌خوانید، وقتی جامعه ۱ را می‌خوانید، پیدایش ۳ را در ذهن دارید. در پیدایش ۳ چه اتفاقی می‌افتد؟ نفرین روی زمین نتیجه‌ی سقوط است، این واقعیت که اکنون همه چیز به رنج و زحمت و درد و رنج تبدیل می‌شود، درست است؟ این به نوعی در فصل اول، شعر فصل اول جامعه، منعکس و تکرار می‌شود. بنابراین، ما چیزهای بسیار جالبی را در آنجا خواهیم دید.

این شخص، نویسنده هر کسی که باشد، می‌داند که در یک دنیای سقوط کرده زندگی می‌کند. در اینجا هم، همین‌طور است، مثلاً عبارت «بخشید، دیدم، زیر آفتاب دیدم، زیر آسمان دیدم» که تکرار می‌شود. البته این تمام چیزی نیست که او می‌بیند، و من به زودی در مورد آن بیشتر خواهم گفت، اما این دیدگاه کلی است.

همانطور که کاسیوس لحظه‌ای پیش گفت، فکر می‌کنم این یک بررسی واقعیت است. این روشی است که همه ما باید زندگی کنیم. ادامه دادن، دنبال باد دویدن یا تلاش کردن برای رسیدن به آن.

جالب اینجاست که اگر به آن شعر آغازین نگاه کنید، کل ایده خورشید و زیر خورشید و باد و دنبال کردن باد، صحنه بلافاصله در فصل ۵، بخشید، فصل ۱، آیات ۵ و ۶ برای آنها آماده شده است. خورشید طلوع می‌کند، خورشید غروب می‌کند و با عجله به جایی که طلوع می‌کند برمی‌گردد. باد به شمال و جنوب می‌وزد. باشه؟ خورشید و باد، و سپس اینها بخشی از این عبارات می‌شوند که نشان می‌دهند چگونه کسی در این دنیا زندگی می‌کند و تلاش می‌کند و تلاش می‌کند و تلاش می‌کند، اما آیا تا به حال نشسته‌اید و سعی کرده‌اید باد را دنبال کنید؟ خب، شما که نمی‌نشینید. آیا سعی کرده‌اید باد را دنبال کنید؟ منظورم این است که بهترین تجربه‌ای که می‌توانید انجام دهید این است که برگ‌هایی را که در باد می‌رقصند دنبال کنید و به سمت چهارراه بروید. اگر می‌خواهید یک تمرین جالب داشته باشید، می‌توانید این کار را انجام دهید، اما این کار دشوار است.

این گریزان است، گذرا است، و احتمالاً به همین دلیل است که اینجا به آن اشاره می‌شود. می‌دانید، ما خیلی سخت تلاش می‌کنیم، اما این گریزان است. همچنین یک تمرین جالب خواهد بود زیرا در این صورت می‌توانید ببینید دوستانتان وقتی شروع به انجام این کار می‌کنند، درباره شما چه می‌گویند.

می‌تونه جالب باشه. می‌تونی خودت رو توی تارتان بندازی، به هر قیمتی که شده. خب، این یکی رو قبلاً گفتم.

اوه، بخشید. آیا حرف بدی در مورد تارتان زدیدی؟ خدا شما را ببخشد. لطفاً از من نقل قول نکنید.

امیدوارم اینجا کسی برای تارتان ننویسد. در هر صورت، مهم نیست. بیایید از تارتان پیاده شویم، باشه؟ که البته، ما را مستقیماً به سمت چه سود یا فایده‌ای می‌برد، اینطور نیست؟ اوه، متاسفم.

اوضاع داره بدتر میشه. من از قبل برنامه ریزی نکرده بودم. این یه عبارت خیلی جذاب دیگه‌ست که مدام تکرار میشه.

چه سودی از انجام این کار حاصل می‌شود؟ او از خودش این سوال را می‌پرسد. چرا من اینقدر روی این چیزها سرمایه‌گذاری می‌کنم؟ همانطور که لحظه‌ای پیش گفتیم، مرگ قرار است همه چیز را تمام کند. چه سودی داریم؟ چه فایده‌ای؟ چه مزیت نهایی در همه این پیگیری‌ها نهفته است؟ بسیار خب؟ حالا، با توجه به این موضوع، بسیاری از مردم می‌گویند، خب، این فقط لذت‌گرایی است.

هیچ چیز بهتر از خوردن، آشامیدن و شاد بودن، یا خوردن، آشامیدن و سیر شدن نیست. اما اجازه دهید چیز دیگری را برای شما پیشنهاد کنم. این چیزی بهتر از انجام این کارها نیست، معمولاً در چارچوب این است که اینها هدایایی از جانب خدا هستند.

و بنابراین، پیشنهاد من این خواهد بود، و کمی بعد به این موضوع برمی‌گردم، ما چیزی داریم که می‌توانیم آن را توازی در مقیاس بزرگ بنامیم. توازی ما را به خاطر دارید؟ می‌دانید، یک سطر شعر، شما در سطر بعدی با آن، کاری انجام می‌دهید، یا یک بازتاب ترکیبی یا مترادف یا متضاد. من می‌خواهم پیشنهاد کنم که در شعر جامعه، ما این چیز در مقیاس بزرگ را داریم که در آن نویسنده نشان می‌دهد که برای من و شما چگونه است همانطور که ما زندگی می‌کنیم، روز به روز، با ناامیدی‌های ناشی از محدودیت و سقوط دست و پنجه نرم می‌کنیم، و با این حال نویسنده جامعه می‌داند، و شما می‌دانید، و من می‌دانم، که دیدگاه دیگری وجود دارد.

و این یعنی، خدا چیزهایی را به ما داده که می‌توانیم از آنها لذت ببریم. پایان فصل ۲. فصل ۵. فصل ۶ می‌دانید، آن تکرار کوتاه، هر از گاهی، انگار بهشتی برای من و شما باز می‌شود، و ما می‌گوییم، هی، حتی در مورد این چیزی که الان برای من خیلی ناامیدکننده است، دیدگاه متفاوتی وجود دارد. این نوعی دیدگاه عید پاک ماست.

این نوعی دیدگاه است که وقتی به واقعیت رستاخیز و حضور واقعی روح القدس در درون خود فکر می‌کنید به دست می‌آوردید. اما حقیقت امر این است که من همیشه اینطور زندگی نمی‌کنم، اینطور فکر نمی‌کنم، یا با اضطراب‌هایم اینطور برخورد نمی‌کنم، و شرط می‌بندم که اگر صادق باشید، شما هم اینطور نیستید. این کتاب به ما می‌گوید وقتی یک قدم به عقب برمی‌داریم و به این دیدگاه می‌رسیم که تشخیص می‌دهیم خدا این چیزها را به عنوان هدیه داده است، باید از آنها لذت ببریم.

بسیار خوب، پس خوردن، آشامیدن و شاد بودن لذت‌گرایی نیست. بلکه می‌گوید از مواهب خدا بهره ببرید، چه کارمان باشد، چه روابطمان. کتاب جامعه نیز در مورد این موضوع صحبت می‌کند.

اینها هدایایی از جانب خداوند هستند. و بنابراین، یک توازی مفهومی در مقیاس بزرگ، که بخش عمده آن، باز هم، نشان دهنده نحوه عملکرد ما به صورت روزانه است، اما اگر بخواهید آن را دیدگاه آسمانی بنامید دیگری را نیز تصدیق می‌کند. به هر حال، این بخشی از امکانی است که ممکن است ما به آن از این طریق نگاه کنیم.

سوالی داری؟ آره، سارا. فقط داشتم فکر می‌کردم چه تفاوتی بین برداشت یهودیان باستان از بهشت و برداشت ما از بهشت وجود دارد. آره، سوال خوبی است.

برداشت یهودیان از بهشت در مقایسه با برداشت ما چه بود؟ پسر، این یک سوال بزرگ است، بنابراین من طبق معمول خیلی سریع آن را انجام می‌دهم. کلمه بهشت به معنای آسمان است. یکی از معانی آن به سادگی آسمان است.

از طرف دیگر، مثلاً وقتی سلیمان در حال دعا کردن است، در واقع درباره آسمان‌ها و بالاتر از آسمان‌ها، آسمان آسمان‌ها صحبت می‌کند. بنابراین این تشخیص وجود دارد که چیزی حتی پیچیده‌تر در آنجا وجود دارد. پس این نکته شماره یک است.

نکته دوم این است که بیشتر آنچه عهد عتیق به ما می‌گوید، مربوط به زندگی در اینجا و اکنون است و البته، کتاب دکتر ویلسون این موضوع را به وضوح روشن می‌کند. وقتی آنها درباره نجات و رهایی صحبت می‌کنند این در زندگی فعلی آنهاست و من این را در مورد ایوب، فصل ۱۹ نیز مطرح کردم. با این اوصاف، جاهایی وجود دارد که کتاب مقدس به وضوح درباره بهشت صحبت می‌کند.

حزقیال چیزی را می‌بیند که همان قلمروهای آسمانی است. فکر می‌کنم چهارشنبه هفته آینده به آن خواهیم پرداخت، جایی که میکایا خدا را در تخت آسمانی‌اش می‌بیند. ما این را در کتاب ایوب و همچنین در فصل‌های ابتدایی دیدیم.

اما، می‌دانید، ما اطلاعات بسیار کمی در مورد آن داریم. در دوره بین دو عهد، کل ایده لایه‌ها یا سطوح متعدد بهشت توسعه می‌یابد، و این در واقع زیربنای برخی از تفکرات عهد جدید ما است، به نظر من زیرا پولس در دوم قرن‌تیا ۱۲ در مورد سطح سوم بهشت صحبت می‌کند، و این درست با دوم خون و برخی از آن مطالب بین دو عهد مرتبط است. اما این پاسخ سریع من برای شماست.

و از بعضی جهات، این سوال خوبی است زیرا ممکن است به ما کمک کند تا کمی درک کنیم. نویسنده این کتاب فقط کاری را انجام می‌دهد که بقیه مردم انجام می‌دهند، یعنی تمرکز بر زندگی اینجا و اکنون، و با این حال می‌داند که اینها هدایای خدا هستند، و بنابراین چیز دیگری در جریان است. می‌دانید، شاید بهتر باشد که آن عبارت «زیر آسمان‌ها» را به عنوان معادلی برای «زیر خورشید»، «زیر آسمان» ترجمه کنیم، زیرا شما هم به معنای آسمان و هم به معنای بهشت است.

برگردیم به بخش اصلی پاسخ به شما، این موضوع خیلی پیچیده‌تر است، و احتمالاً حق مطلب را ادا نکرده‌ام، اما خوب، بفرمایید. بیایید کمی در مورد ساختار این کتاب صحبت کنیم. همانطور که لحظه‌ای پیش به جورایی کتاب رو تکمیل می‌کنه، و دونستن این مفیده، habel habelim، اشاره کردم، آن عبارت

قبل از آن، یک مقدمه، فصل ۱، آیه ۱ دارید. سخنان معلم یا واعظ، ما قصد داریم در مورد اینکه این جمله چه معنایی می‌تواند داشته باشد صحبت کنیم، پسر ما داوود به اورشلیم آمد، که می‌تواند به سلیمان اشاره داشته باشد. کمی بعد در مورد آن بیشتر صحبت کنید. و همانطور که به فصل ۱۲ می‌روید، بعد از آن هابل خاص هابلیم، ما یک خاتمه داریم و در مورد خرد کوهلت صحبت می‌کند.

آیه‌ای که الان برایتان خواندم در مورد خستگی جسم در مطالعه است. و بعد آیات ۱۳ و ۱۴ را دارد که مهم هستند چون قرار است کمی بعد به آنها برگردیم. همه چیز شنیده شده است.

نتیجه گیری این است. از خدا بترسید و احکام او را نگه دارید. این تمام وظیفه بشریت است.

خداوند هر عملی را، از جمله هر چیز پنهانی، چه خوب و چه بد، به داوری خواهد آورد. بنابراین، این نوعی چالش در مورد داوری است. و دوباره، من قصد دارم به زودی به آن برگردم، اما این بخشی از خاتمه است.

همچنین، همانطور که به این چارچوب و ساختار آن فکر می‌کنیم، و این ایده‌ی نگهدارنده‌ی کتاب، همانطور که در ادامه به شما پیشنهاد می‌دهم، شعری که در فصل ۱، پس از آیه ۲ آمده است، رنج، تکرار، یکنواختی

ظاهری زندگی و کار و زحمتی که بخشی از آن است را مطرح می‌کند. باز هم، این نشان دهنده‌ی چیزی است که در پیدایش داریم. به همین ترتیب، در پایان کتاب، یکی از تأثیرگذارترین اشعار در تمام کتاب مقدس در فصل آیات ۱ تا ۸ آمده است. خب، ببخشید، ۷، ۱۲.

خالق خود را در روزهای جوانی‌تان به یاد بیاورید، قبل از اینکه روزهای سختی فرا برسد، و سپس چه چیزی در ادامه ظاهر می‌شود؟ آیا وقتی آن شعر را می‌خوانید، آن را به یاد می‌آورید؟ شعر چه چیزی را توصیف می‌کند؟ نویسنده در تمام طول شعر در مورد مرگ صحبت کرده است، و حالا همانطور که گفتم، در این شعر کوتاه واقعاً گیرا، تأثیرگذار و دلخراش چه می‌کند؟ بگذارید آن را برای شما بخوانم. خالق خود را به یاد داشته باشید قبل از اینکه خورشید و نور ماه و ستارگان تاریک شوند، بیت ۳، وقتی نگهبانان خانه بلرزند، و مردان قوی خم شوند، وقتی آسیابان‌ها به دلیل کم بودنشان متوقف شوند، کسانی که از پنجره‌ها نگاه می‌کنند تاریک شوند، درهای خیابان بسته شوند و صدای آسیاب محو شود.

اونجا چه خبره؟ آیا فقط داره در مورد سنگ‌زنی و پنجره و توری و از این جور چیزا چرت و پرت می‌گه؟ اگه فکر می‌کنید نه، سرتون رو به نشانه‌ی نه تکون بدید. اگه فکر می‌کنید بله، سرتون رو به نشانه‌ی بله تکون بدید. بیشتر شما دارید «نه»های خیلی کوچیکی می‌گید.

و حق با شماست. چیز دیگری در جریان است. این یک استعاره است، اینطور نیست؟ و استعاره‌ای است برای انحلال کامل بدن انسان در سنین پیری، درست قبل از مرگ.

و بنابراین، این شخص دیگر نمی‌تواند ببیند، نمی‌تواند بشنود، و سر و صدای خیابان در حال کاهش است.

ناشنوایی دارد شروع می‌شود. دندانی وجود ندارد. تعداد دندان‌قروچه‌ها کم است.

دست و پا دیگر تو را نگه نمی‌دارد. خمیده شده‌ای، قوز کرده‌ای. بنابراین، همانطور که آن شعر را می‌خوانی این توصیف باورنکردنی را می‌بینی که چگونه مرگ به آرامی این شخص را می‌جود و سپس سرانجام او را به طور کامل در بر می‌گیرد.

و ما آن آخرین جمله را داریم، پیش از آنکه ریسمان نقره‌ای بریده شود و کاسه طلایی بشکنند، پیش از آنکه کوزه در چشمه خرد شود یا چرخ در چاه بشکنند.

و خاک به زمینی که از آن آمده است باز می‌گردد. سفر پیدایش، از نو. باب سوم.

بنابراین، آیا می‌بینید که چگونه ساختار این کتاب به طور کلی به ما کمک می‌کند تا کمی در مورد مرگ و میر و اثرات لعنت و نتایج گناه بر بشریت فکر کنیم؟ بنابراین این مفید است. فراتر از آن، ما چیزی داریم که قبلاً در مورد ساختارمان به آن اشاره کردم. این ثابت وجود دارد، و من آن را یک نقطه مقابل ثابت بین زندگی زیر آفتاب از یک طرف می‌نامم.

و من به اندازه کافی در این مورد صحبت کرده‌ام، بنابراین فکر می‌کنم منظور من را متوجه شده‌اید، و سپس متوجه می‌شوید که خدا خیلی خیلی زیاد می‌دهد، و چنین غنایی هم دارد، وقتی که می‌ایستید و در موردش فکر می‌کنید. هدایای خدا و حضور او.

و البته در فصل پنجم، کمی بیشتر در مورد حضور خدا خواهیم گفت. بسیار خوب، اما این دومین چیزی است که می‌خواهیم از نظر ساختاری به آن فکر کنیم. من همچنین به اهمیت تکرارها اشاره کرده‌ام.

این فقط یک بار کل ماجرا را نمی‌گوید. مدام به این واقعیت برمی‌گردد که کار وجود دارد. این زحمت و کار است، اما هدیه‌ای از جانب خداست.

کار هست. تو برای پولت کار می‌کنی. بالاخره باید آن را به کس دیگری بدهی.

زحمت و کار. اما، می‌دانید، این چیزها موهبتی از جانب خداوند هستند. پس، حس تکرارها را درک کنید.

آنها به دلیلی آنجا هستند. و همانطور که اشاره کردم، این به ما وحدتی می‌دهد که در زندگی خود تجربه می‌کنیم. می‌دانید، ما بارها و بارها از چیزهایی عبور می‌کنیم.

گاهی اوقات، ما باید درس‌هایمان را چندین بار یاد بگیریم، و ما در این دنیا با انواع چیزهایی زندگی می‌کنیم که بخشی از انسان‌های گناهکار هستند. با این اوصاف، تکرارها بی‌وقفه ادامه نمی‌یابند. و منظور من از تکامل آهسته‌ی فکر این است، اگر این برای شما قابل درک باشد.

وقتی برای اولین بار شروع می‌کنید، نویسنده‌ی کتاب جامعه این چیزها را هبل می‌داند و خودش هم همین را می‌گوید. اما دفعه‌ی بعد که کتاب را می‌خوانید، به دنبال افزایش استفاده از عبارت شرّ شدید باشید. این عبارت در فصل ۴ ظاهر می‌شود و قرار است به عنوان یک چیز قدرتمند در آنجا حضور داشته باشد.

او با گذشت زندگی، بیشتر حس می‌کند که در این چیزها هم چیزی واقعاً شیطانی وجود دارد. بنابراین، یک تکامل فکری وجود دارد. و من معتقدم که این اتفاق به ویژه در رابطه با آمدن او به حضور خدا، که فصل ۵ است، رخ می‌دهد. این فصل، فصل اصلی کتاب نیست، اما تا حدودی در مرکز کتاب قرار دارد.

وقتی به خانه خدا می‌روید، مراقب قدم‌هایتان باشید. برای گوش دادن نزدیک شوید، نه برای تقدیم قربانی احمق‌ها. اما آمدن به حضور خدا، به نوعی این حس برداشت نویسنده را برمی‌انگیزد که برخی چیزها واقعاً از ریشه اشتباه هستند.

«شر کلمه‌ای است که او به کار می‌برد. کلمه عبری «را» که به سادگی به معنای گناه، شر یا آنچه بد است می‌باشد. این به معنای گناه، ببخشید، نیست؛ بلکه به معنای شر است.

نکته‌ی جالب و متناقض دیگری که وجود دارد این است که با وجود تمام این حرف‌ها، سعی دارم شما را به فکر کردن درباره‌ی ماهیت سنگین و دردناک شر وادار کنم. روی دیگر سکه این است که وقتی به انتهای کتاب نزدیک می‌شوید، به خصوص در فصل ۱۰، اما کمی هم در فصل ۱۱، تقریباً یک نمایش شاد از تفکر او وجود دارد. او با ضرب‌المثل‌هایی که شبیه کتاب امثال سلیمان هستند، بحث را پیش می‌برد و حتی جنبه‌های خنده‌داری هم دارند، مانند مشاهداتی درباره‌ی طبیعت.

انگار نویسنده دارد کم‌کم با چیزهایی که اینقدر او را آزار می‌دهند کنار می‌آید و متوجه می‌شود که حتی در میان تمام این باری که به دوش می‌کشد، جایی برای شوخ‌طبعی خوب هم هست. جایی برای مشاهده‌ی زندگی آنطور که هست. و گاهی اوقات، وقتی نگاه بالغانه‌ای به زندگی دارید، و من هنوز به آن مرحله نرسیده‌ام، اما امیدوارم که بالاخره به آن مرحله برسیم، وقتی نگاهی واقعاً بالغانه به برخی از چیزهای ناامیدکننده‌ی زندگی داشته باشید، می‌توانید جنبه‌ی خنده‌دار آنها را ببینید، حتی اگر دردناک باشند.

افرادی که از موهبت حس شوخ‌طبعی برخوردارند، از این جهت مورد لطف قرار گرفته‌اند. بسیار خوب، پس شما نوعی حس ساختار را در اینجا دریافت می‌کنید. چیزهای ساختاری مختلفی وجود دارند که بخشی از این

هستند، چارچوب، تکرارها، توسعه‌های مفهومی، و سپس همچنین، به نظر من، بلوغ مداوم افکار و ادراکات او.

خب، با این اوصاف، اصلاً چه کسی این کتاب را نوشته است؟ چند نفر از شما سلیمان را به یاد دارید؟ چرا؟ سوزانا، چرا؟ شاید پسر داوود، پادشاه اورشلیم، درست است؟ و مطمئناً، می‌دانید، وقتی فصل دوم را می‌خوانید، به نظر می‌رسد سلیمان است. او حرمسرا دارد. او انواع و اقسام چیزها را می‌سازد.

احتمالاً شبیه سلیمان به نظر می‌رسد. بله، نیک، بله، او قطعاً حس خرد و دانایی دارد، و البته، این یکی از «چ»های بزرگی است که ما با سلیمان مرتبط می‌دانیم»

و این کسی است که به دنبال خرد است، این مرد کوهلت، درست است؟ کاهال یک کلمه عبری به معنای جماعت است، و بنابراین کوهلت ظاهراً کسی است که برای جماعت سخنرانی می‌کند. بنابراین، برخی از ترجمه‌های شما او را معلم می‌نامند. برخی دیگر او را واعظ می‌نامند.

من این را مطرح می‌کنم، و شما می‌توانید هر کاری که دوست دارید با آن انجام دهید. شاید مطلقاً هیچ معنایی نداشته باشد، اما کوهلت یک اسم مؤنث است، فقط برای شوخی، درست است؟ پسر داوود، پادشاه اورشلیم، حاکم بر اسرائیل، که به معنای سلطنت متحد است، زیرا به یاد داشته باشید، پس از زمان سلیمان، ما یک پادشاهی تقسیم شده داریم. ما این را دوشنبه وقتی شروع به گپ زدن با هم می‌کنیم، خواهیم دید، باشه؟ خرد عظیم، ثروت عظیم، پروژه‌های ساختمانی عالی، همه این چیزها عالی هستند.

سبک زندگی شبیه سلیمان به نظر می‌رسد. و آیه ۹ می‌گوید من تعیین کردم، ببخشید، او؛ این مؤخره سوم شخص ماست که با ضرب‌المثل‌های زیادی تنظیم شده است. خب، سلیمان چند ضرب‌المثل نوشت؟ یادتان هست؟ ۳۰۰۰، درست است.

خب، مطمئناً شبیه سلیمان به نظر می‌رسد. حالا اجازه دهید این را بگویم، و قرار نیست به شما فشار بیاورم. یا این را به شما تحمیل کنم. اما زبان این متن بسیار غیرمعمول است.

زبان عبری بسیار غیرمعمول است. از نظر زبان‌شناسی با برخی از زبان‌های عبری دیگری که ما از آنها آگاه هستیم و قدیمی‌تر هستند، واقعاً مطابقت ندارد. بنابراین، برخی افراد می‌گویند، خب، این زبان جدیدتر از آن است، و کسی خودش را طوری نشان می‌دهد که انگار سلیمان است.

ما مشخصاً قرار است به سلیمان فکر کنیم. این دیگر کار تمام است. ما قرار است به سلیمان فکر کنیم.

کاملاً واضح است. اما کسانی هستند که می‌گویند این کتاب بعداً نوشته شده و به عنوان کسی نوشته شده که به ما کمک می‌کند تا ناامیدی‌های سلیمان، به ویژه در اواخر عمرش را ببینیم. منظورم این است که به نظر می‌رسد سلیمان پیرمردی است که اشتباهات واقعاً احمقانه‌ای مرتکب شده و متوجه آن شده و می‌داند که جستجوی خرد در برخی از این زمینه‌ها، مانند لذت بردن آشکار از زندگی، کار درستی نبوده است.

اگر سلیمان است، چرا خودش را کهلت می‌نامد؟ من جوابی برای این سوال ندارم. فقط دارم این را برای شما توضیح می‌دهم. باز هم، اگر کسی را داریم که پادشاه اسرائیل بوده، چرا او را کهلت می‌نامیم، کسی که به عنوان واعظ یا معلم برای جماعت سخنرانی می‌کند؟ این موضوع جالبی است.

من فقط آن را به عنوان یک سوال می‌گذارم چون باید به سراغ ادامه‌اش برویم. اما باز هم، اسم مؤنث برای هر چیزی که ارزشش را دارد. این بحران انسانی است و این خلاصه‌ای از چیزهایی است که من همین الان گفتم.

حالا، ما فقط می‌خواهیم همه چیز را در چهار بخش خلاصه کنیم، از این نظر که چگونه این مضمون در سراسر کتاب تکرار می‌شود. اول از همه، کوهلت اذعان می‌کند که هر چه بیشتر بدانی، درد بیشتری خواهی داشت. فصل ۱، آیه ۱۸.

با خرد زیاد، چیزهای زیادی به دست می‌آید... خب، در انجیل مقدس آمده است که غم و اندوه، اما می‌دانید چیست؟ این خیلی ملایم است. این کلمه عامیانه برای خشم است. با خرد زیاد، خشم زیادی به دست می‌آید.

هر چه دانش بیشتر، درد بیشتر. و شما این را می‌دانید. مثلاً اگر اخبار را تماشا کنید و ببینید در سراسر جهان چه می‌گذرد، اینها چیزهای دردناکی برای تحمل کردن هستند.

خیلی راحت‌تره که سر آلباتروس وارمون رو زیر برف فرو کنیم و اصلاً بهش توجه نکنیم، چون بعضی وقت‌ها از وحشت شری که داره اتفاق می‌افته، غرق می‌شیم. کوهلت دقیقاً درست می‌گه. هر چی خرد بیشتر، درد بیشتر، خشم بیشتر.

خشم نسبت به شر، به خصوص. آن چیزی که در واقع اساسی تلقی می‌شود، همانطور که قبلاً سعی کردم بگویم، در واقع فقط هبل است. اینجا و آنجاست.

مرگ به آن پایان خواهد داد. و البته، او در مورد اینکه مرگ همه را با هم برابر می‌کند، حرف‌هایی برای گفتن دارد. فرقی بین عاقل و احمق نیست.

وقتی تا دم مرگ پیش می‌روی، هیچ فرقی بین نیکوکار و بدکار نیست. بنابراین، همین چهار چیز، دسته‌بندی‌هایی هستند که می‌توانیم در مورد چیزهای اساسی صحبت کنیم. هر چیزی که برایش سخت تلاش می‌کنی.

تمام آن نمراتی که شما فقط برای گرفتنشان زحمت می‌کشید تا بتوانید ریزنمرات خوبی بگیرید تا بتوانید وارد مقطع کارشناسی ارشد شوید تا بتوانید شغل خوبی پیدا کنید تا بتوانید پول زیادی دربیابید تا بتوانید راحت بازنشسته شوید. هبل. این چیزی است که نویسنده می‌گوید.

هبل است. لذت. او با تمام انرژی‌اش به دنبال لذت است.

این هبل است. این آمده و رفته است - حتی روابط.

فصل ۷، آیات ۲۶ تا ۲۸. گهلت با زنان مشکل داشته است. حالا اگر این سلیمان باشد، شاید دلیلش را بفهمید.

او رابطه خیلی نزدیکی برقرار نکرده، اما می‌دانید، او دیدگاه دردناکی نسبت به زنان و روابط دارد. این تنها مورد نیست، اما در واقع یکی از مواردی است که این موضوع با تلخی قابل توجهی همراه است.

فقدان اهمیت شخصی. هیچ کس تو را به یاد نخواهد آورد. شاید یک سنگ قبر وجود داشته باشد، اما خب که چه؟ دیگر افراد خیلی کمی به آنها نگاه می‌کنند.

ضمناً، مطالعه‌ی سنگ‌نوشته‌ها (یا سنگ‌نوشته‌های روی سنگ قبرها) موضوع جذابی است. امیدوارم زمانی این کار را انجام دهید. اما این یک مسیر فرعی است.

مرگ اجتناب‌ناپذیر است. مسئله عدم قطعیت

همه این مسائل مدام ما را آزار می‌دهد. بنابراین، این یک بحران است. اگر بخواهیم اینطور بگوییم، این یک بحران وجودی است.

بدتر از آن، بی‌عدالتی وجود دارد. کلی بی‌عدالتی. ضمناً، نه فقط فصل ۴

این قسمت‌هایی که برایتان آوردم صرفاً نمونه‌هایی از موارد مختلف هستند. این فهرست کاملی نیست. بی‌عدالتی در فصل ۵ نیز کاملاً واضح است.

فصل ۸ هم همینطور. خب، تشابه مفهومی مان را به خاطر داشته باشید. بحران انسانی همین است.

اما ما نقطه مقابل آن را نیز داریم. آنچه خدا داده است. و آنچه خدا داده است باید در ذهن ما باشد، زمانی که ما در این بحران‌های انسانی، احتمالاً تا مرز افسردگی، غرق می‌شویم.

خدا حس تداوم و ثبات را می‌دهد. این در جهانی که گاهی اوقات احساس می‌شود در حال فروپاشی است، ضروری است.

و در فصل ۳، و احتمالاً شعری که ما بهتر از همه می‌شناسیم، برای هر چیزی زمانی وجود دارد. برای هر فعالیتی در زیر آسمان، فصلی وجود دارد.

حالا، من الان قصد ندارم این شعر را جدا کنم. من شما را به ادبیات حکمت دعوت می‌کنم، چون ما زمان زیادی را با کتاب جامعه خواهیم گذراند. اما در این شعر، چیزهای بسیار جالبی داریم.

آنجا ثبات وجود دارد. زمانی برای این، زمانی برای آن. و اینها نقاط مقابل هم هستند.

اما فکر نکنید که آنها نقاط مقابل قابل پیش‌بینی هستند. اینطور نیست که یکی خوب باشد، همانطور که همیشه اول اشاره کردم، و یکی بد باشد، همانطور که همیشه آخر اشاره کردم. جاهایی هست که کمی تغییر می‌کنند.

بنابراین حتی با وجود ثباتی که داریم، و اطمینانی که خدا به ما می‌دهد، هنوز نوعی غیرقابل پیش‌بینی بودن دوست‌داشتنی در مورد آن وجود دارد. و البته، فصل ۳، بعد از شعر، در آیه ۱۱، خدا همه چیز را، خب، یوفه در زمان خودش زیبا و دلنشین آفریده است. او ابدیت را در قلب‌های بشر قرار داده است،

حال، این چیزی است که واقعاً عمیقاً معنادار است. ما این اجبار را در خود داریم که فراتر از آنچه می‌توانیم، بدانیم بدانیم، فراتر از آنچه می‌توانیم داشته باشیم جستجو کنیم و برای شناخت خدا تلاش کنیم. او اولام ابدیت، را در قلب‌های ما قرار داد.

اما، البته، نیمه دوم آیه چه می‌گوید؟ این آیه نیز به محدودیت ما اذعان دارد، اینطور نیست؟ با این حال، آنها نمی‌توانند آنچه را که خدا از ابتدا تا انتها انجام داده است، درک کنند، که این هم به همان اندازه خوب است. اما خدا این چیزها را داده است. آنها هدایای عظیمی هستند.

به او لذت داده شده است. نویسنده کتاب جامعه، کوهلت، از زندگی لذت می‌برد. او به ما نیز می‌گوید که از زندگی لذت ببریم.

بله، چیزهای واقعاً آزاردهنده‌ای وجود داشته، اما چیزهایی هم برای لذت بردن وجود دارد، و او مطمئناً از آشنایی با آنها بسیار لذت برده است. او از کار و تفریح لذت می‌برد، حتی پس از اینکه می‌گوید آنها هبل هستند. بگذارید این ابیات را بخوانم.

انسان هیچ کاری بهتر از این نمی‌تواند انجام دهد که بخورد، بنوشد و از کارش لذت ببرد. این از دست خداست. بدون او، چه کسی می‌تواند غذا بخورد یا لذت ببرد؟ و روابط

، این احتمالاً شناخته‌شده‌ترین است. اکثر مردم سعی می‌کنند از فصل هفتم با آن تلخی که در آن وجود دارد اجتناب کنند و در عوض، به آیات نه تا دوازده از فصل چهارم نگاه کنند. دو تا بهتر از یکی است.

اگر یکی از آنها زمین بخورد، دوستش می‌تواند به او کمک کند تا بلند شود. اگر دو نفر کنار هم دراز بکشند، گرم می‌مانند. اگرچه ممکن است یکی از آنها مغلوب شود، دو نفر می‌توانند از خود دفاع کنند.

خوب است که به دلایل مختلف کسی را برای بودن داشته باشی. روابط مهم هستند و کوهلت می‌داند که آنها هدایایی از جانب خدا هستند. و البته، جنبه‌ی نسبتاً جالب همه اینها اینجاست.

چیزی که کمی خلاف شهود است. بیشتر ما از قضاوت تا سر حد مرگ می‌ترسیم، و باید هم بترسیم. و با این حال، همچنان که این کتاب به سمت پایان خود پیش می‌رود، در فصل یازدهم، او می‌گوید، آگاه باشید که قضاوتی در راه است.

و سپس، در بخش پایانی که لحظه‌ای پیش خواندم، خداوند همه چیز را به داوری خواهد آورد. پایان ماجرا این است که از خداوند بترسید و از احکام او پیروی کنید، زیرا او قرار است همه چیز را به داوری بیاورد. و شما فکر می‌کنید، پس چه چیز این پیام اینقدر خوب است؟ خب، من به شما می‌گویم.

اگر او بی‌عدالتی را مشاهده کرده باشد، و این کار را کرده است، چون در سراسر این کتاب در مورد آن می‌خوانیم، اگر او انواع و اقسام چیزهای مربوط به محدودیت بشریت و این واقعیت که تمام آن ناامیدی‌ها در آن وجود دارد را مشاهده کرده باشد، همه چیز درست خواهد شد. همه چیز درست خواهد شد. و این امید است.

همچنان که در این زندگی پر از تنش و استرس و آزمایش، راه خود را می‌پیماییم، به داوری خدا امید داریم، زیرا داوری کاملی خواهد بود. و البته، شالوم را دوباره برقرار خواهد کرد، که اگر سال گذشته برای موضوع گردهمایی ما اینجا بودید، می‌دانستید که ترتیب درست امور چیست. بسیار خب، قبل از ادامه بحث، سوالی دارید؟ فکر می‌کنم موضوع بعدی ما «غزل‌ها» باشد.

بله. قبل از اینکه به سراغ غزل‌ها برویم، سوالی در مورد کتاب جامعه دارید؟ می‌دانم که این کار را خیلی خیلی سریع انجام داده‌ام. از این موضوع آگاه هستم.

اما باید به غزل‌ها هم بها بدهیم. آخرین نصیحت من به شما در مورد کتاب جامعه این است که در ابتدای کتاب برای خودتان یادداشتی بنویسید. آن را بنویسید که حداقل دفعه بعد که آن عبارت بی‌معنی را به عنوان یک عبارت مبهم یا گذرا می‌خوانید، به ترجمه آن برای خودتان فکر کنید.

فقط امتحانش کن. شاید طرز فکر تو در موردش عوض کنه. خب، از اونجا، میریم سراغ غزل غزلها، که در زبان عبری، وقتی این یا آن رو دارید، مثل بهشت آسمانها، غزل غزلها، غزل غزلها یعنی بهترین سرود

این یک روش برای گفتن عالی‌ترین، بهترین آهنگ است. و جالب اینجاست که اگر کتاب دکتر ویلسون را در مورد چیزهایی که قرار است بخوانید خوانده باشید، می‌دانید که این پنج کتاب کوچک، که غزل غزلها یکی از آنهاست، که در اواخر کتاب مقدس عبری هستند، به آنها پنج مگیلوت، پنج طومار، گفته می‌شود، در ایام جشنواره خوانده می‌شوند. و جالب اینجاست که غزل غزلها در عید فصیح خوانده می‌شود که به زودی جشنواره خوانده می‌شوند. و جالب اینجاست که غزل غزلها در عید فصیح خوانده می‌شود که به زودی منتشر می‌شود.

فکر کنم ۲۰ آوریل باشه، چی؟ نه، زودتر از اون. خب، به تقویم نگاه کن. عید فصیح (عید فصیح) نزدیکه.

اول از همه، چرا این بهترین آهنگ است؟ و چرا از بین همه چیز، در عید فصیح خوانده می‌شود؟ این یک سوال بلاغی نیست. من به پاسخ شما علاقه‌مندم. چه چیزی این را به بهترین آهنگ تبدیل می‌کند؟ ادامه بده سوزانا.

این یک روش برای خواندن آن است، که در واقع این یک تصویرسازی است، بیایید آن را اینگونه بنامیم، از عشق خدا به اسرائیل. و از دیدگاه عهد جدید، عشق مسیح به کلیسا. در واقع، این یکی از راه‌هایی است که قرن‌ها، این کتاب به دلایلی که کمی بعد به آنها خواهیم پرداخت، تفسیر شده است.

و مطمئناً، این از نظر ارتباط ما با عید فصیح تأثیر خواهد گذاشت، اینطور نیست؟ چون عید فصیح و کوه سینا، به هم مرتبط هستند، و آنچه در کوه سینا اتفاق می‌افتد؟ فکر می‌کنم آن را شنیده‌ام. شریعت داده شده است که به چه معناست؟ عهد برقرار شده است، و البته، در آن برقراری عهد خدا برای قومش چه چیزی را باید ببینیم؟ شریعت ابراز عشق اوست، اینطور نیست؟ عهد یک رابطه برقرار می‌کند، و اغلب، خدا و قومش به عنوان یک پیمان ازدواج در نظر گرفته می‌شوند. و ازدواج انسان، از برخی جهات، قرار است تصویر کوچکی از آن رابطه بین خدا و قومش نیز باشد.

و ما بعداً آن را در مسیح و کلیسا می‌بینیم. بله، این یک احتمال است. آیا این تنها دلیل بهترین آهنگ بودن آن است؟ آیا فکر می‌کنید بنی اسرائیل و یهودیان همیشه این را می‌خواندند؟ اتفاقاً مدت زیادی است که این کار را می‌کنند، زیرا برخی از مفسران خاخام‌های اولیه دقیقاً آن را به همین شکل خوانده‌اند.

به طور خاص، فکر می‌کنم در فصل دوم است که در مورد کبوتر من که در شکاف صخره پنهان شده صحبت می‌کند. آیا آن را به خاطر دارید؟ کبوتر من که در شکاف صخره پنهان شده است، به عنوان اسرائیل در کوه سینا خوانده می‌شود که منتظر وحی خدا است. یا همچنین به ارابه‌های فرعون نیز اشاره می‌کند، و بنابراین نوعی ارتباط با مصر به آن می‌دهد.

وگرنه چرا این بهترین آهنگ است؟ شاید باید اینطور بیرسم. چند نفر از شما، در گروه جوانان یا کلیسایتان یا هر جای دیگر، موعظه یا ارائه یا مطالعه‌ای در مورد این کتاب داشته‌اید؟ اوه، خوبه. بعضی از شما جرأت می‌کنید کمی دستتان را بالا ببرید.

مری، آن مطالعه روی چه چیزی تمرکز داشت؟ بله، و تمایلات جنسی، درست است؟ و «غزل غزلها» از آن موضوع و آن ابراز احساسات شرمسار نیست. «غزل غزلها» تجلی از تمایلات جنسی انسان است، و یکی از چیزهای جذاب در مورد آن وقتی این متن را می‌خوانید، این است که چه کسی بیشتر صحبت می‌کند و

رویکردی دارد؟ این صدای زن است، اینطور نیست؟ می‌دانید، این یک رابطه متقابل از نظر ابراز احساسات جنسی است. خوب، بیایید با انجام چند کار دیگر به این موضوع بپردازیم.

ما می‌خواهیم در مورد مشکل چگونگی تفسیر این موضوع صحبت کنیم، زیرا قرن‌هاست که این موضوع مردم را کمی عصبی کرده است. در واقع، اگر والدین شما در کلیسا بودند، شرط می‌بندم که به ندرت نمایشی از غزل‌ها به جز اولین مورد، که تمثیلی است، داشتند. در این نوع نمایش، معشوق از یک طرف به عنوان خدا و سپس معشوق از طرف دیگر به عنوان قوم خدا در نظر گرفته می‌شود و در نهایت این یک تصویر زیباست و شکی در آن نیست. می‌دانید، این یک تصویر زیباست، رابطه عاشقانه بین خدا و قومش، اما این تصویر هیچ ارتباطی با آن جز آن چیز خاص ندارد.

حالا، کمی بعد به آن برمی‌گردم چون به هیچ وجه سعی ندارم آن را کاملاً رد کنم، اما فکر می‌کنم باید آن را با چند پیشنهاد دیگر نیز بخوانیم. در اوایل قرن گذشته، افرادی بودند که آن را به عنوان نوعی درام آیینی می‌خواندند. به عبارت دیگر، این روشی بود که وقتی وارد یک بستر پرستش، آیین یا فرقه می‌شدید، عشق خود را به الوهیت ابراز می‌کردید.

و البته، اساساً، این چه می‌گوید؟ می‌گوید که اسرائیل تحت تأثیر بسیاری از این چیزهای فرهنگی خارجی قرار گرفته است. از برخی جهات، این دو با هم همراه هستند، اما واقعاً اینطور نیستند. من قصد دارم به مورد دوم برگردم و چند دقیقه دیگر آن را در یک زمینه متفاوت بررسی کنم.

سومی، می‌دونی چیه؟ اینجا جاییه که من به اون برمی‌گردم، و اینجا جاییه که اکثر مردم الان از نظر چگونگی تفسیر این موضوع به اون برمی‌خورن. اونا شعر عاشقانه‌ی بی‌نظیری هستن. شعر عاشقانه‌ی بی‌نظیر، و قراره یه لحظه دیگه در مورد ویژگی‌های اون صحبت کنیم، اوج لذت جنسی رو بیان می‌کنه.

در کل این ماجرا هیچ شرمی از رابطه جنسی وجود ندارد. و شاید این موضوع، از برخی جهات، بار معنایی یا اشاراتی به رابطه بین خدا و قومش داشته باشد. چیزی که می‌خواهیم هنگام خواندن این کتاب در نظر داشته باشیم این است که باغ بسیار مهم است.

پایان فصل ۴، ورود به فصل ۵، کمی بیشتر در فصل ۶. به عبارت دیگر، باغ که در ابتدا قفل و محافظت شده است، در مرکز کتاب قرار دارد. باغ‌های آن زمان دیوارهایی دور خود داشتند، درست است؟ نمایانگر بکارت زن جوان. و سپس معشوق اجازه ورود به آن باغ را پیدا می‌کند.

در تصاویر، رگه‌های جنسی خیلی واضحی وجود دارد. اما نکته‌ی کلیدی این است که این موضوع پنهان و محفوظ است. دیگر چه بگویم؟ پنهان، محفوظ و صمیمی.

و حسی. دوباره، از فصل ۴، آیه ۱۲ شروع به خواندن کنید. تصویرسازی در آنجا به گونه‌ای است که همه حواس را درگیر کند، زیرا ابراز جنسی، خوب، یک تجربه کاملاً بدنی است.

نمی‌توانی از آن فرار کنی. به همین دلیل است که آن گروه کر مدام می‌گوید، مراقب باش عشق را قبل از زمانش تحریک نکنی. چون، البته، در غیر این صورت، تو را به سرعت دور می‌کند و به قلمرو خطرناکی می‌کشاند.

فکر نمی‌کنم قرار باشد از ارتباط با فصل دوم سفر پیدایش نیز بی‌اطلاع باشیم. فکر می‌کنم قرار است آدم و حوا را در معصومیت بکرشان و صمیمیتی که در پایان فصل دوم در باغ عدن داشتند، همانطور که خدا آنها را به یکدیگر بخشید، در نظر بگیریم. بنابراین، این نوع چیزها را در نظر داشته باشید. چه چیزی در آهنگ

نیست؟ خب، منظوم این است که چیزهای زیادی در آهنگ نیست، اما از نظر مسئله تفسیری ما، دو چیز وجود دارد.

آیا نام خدا را آنجا خواندید؟ نه. ممکن است در فصل آخر، وقتی درباره شعله‌ای عظیم صحبت می‌شود، اشاره کوچکی به یهوه وجود داشته باشد، اما این اغراق است. در این آهنگ از خدا نامی برده نشده است.

و هیچ چیز مذهبی در این آهنگ وجود ندارد. نه معبدی، نه مقام کاهنی، نه قربانی، هیچ کدام از این‌ها در این آهنگ نیست. این یک بیان کاملاً انسانی است.

اگر بتوانم همه اینها را به هم ربط بدهم، کمی بعد به این موضوع برمی‌گردیم که چرا احتمالاً اینطور است. تا اینجا خوب پیش رفته‌ایم؟ بسیار خب. خب، من می‌گویم که این اساساً یک تصویرسازی فوق‌العاده از عشق جنسی است.

چطور توصیف می‌شود؟ خب، هر کدام از آنها یکدیگر را با کلی تصویرسازی، کلی تصویرسازی توصیف می‌کنند. قرار است یک لحظه دیگر یک تصویر کوچک به شما نشان دهم تا بخشی از آن تصویرسازی را ببینید. اما آنها به این معشوق نگاه می‌کنند، و کلمات کافی نیستند.

اگر واقعاً کسی را دوست داشته باشی، کلمات برای توصیفش کافی نیستند. آه، چشمانت چه مهربانند. آه، چشمانت زیباست.

خب که چی؟ یه چیز دیگه بگو. اونا دارن محدودیت‌ها رو کنار می‌زنن تا یه جوری بیان کنن که این شخص چقدر مطلقاً و به طرز شگفت‌انگیزی زیباست. و خب، اینم یه لیست کامل از این چیزا.

اینجا خیلی عالی میشه. تصاویر پرندگان و حیوانات رو با جزئیات کامل به تصویر بکش. می‌دونی، ما دقیقاً با گفتن اینکه موهای تو منو یاد یه گله بز میندازه که از گیلید میان پایین، تحریک نمی‌شیم.

و با این حال، اگر گله ای از بزها را دیده باشید که از دامنه کوه پایین می‌آیند، چطور باد آنها را به صورت موجی به پایین می‌پیچاند، و من باید عکسی از آنها اینجا می‌گذاشتم، اما این کار را نکردم. می‌دانید، این به شما کمی حس زیبایی از موهای بلند، سیاه و زیبا که به پایین سرازیر می‌شوند، می‌دهد. طرح‌های گل، جواهرات، ادویه جات و غذاهای خوشمزه، به ویژه عسل، شیر و شراب.

خورشید، ماه و ستارگان. حتی با استناد به آن اجرام نجومی سعی می‌کنند چیزی در مورد زیبایی این شخص بگویند. و حتی ارجاعات جغرافیایی.

جلعاد، لبنان، تیرزه. اوه، نه، منظورت این است که من باید بدانم آنها کجا هستند؟ توجه داشته باشید که حتی غزل غزل‌ها هم در مکانی قرار دارد و از تصاویری که مردم می‌شناسند، الهام گرفته شده است. و گتی، این در غزل غزل‌ها است.

مکان‌هایی که مردم می‌شناختند. و البته، تأکید بر باروری طبیعت، زیرا باروری بخشی از موضوع اینجاست. وقتی دو نفر از نظر جنسی با هم ارتباط برقرار می‌کنند، فرزندان به وجود خواهند آمد.

و بنابراین، باروری طبیعت در این مورد، بار معنایی نمادین جالبی دارد. تصاویر زیادی از فضای باز. من لحظه‌ای پیش در مورد باغ صحبت کردم.

و آن باغ یک مکان امن است. و دانستن این نکته مهم است. و متن این را به خوبی منتقل می‌کند.

در مورد دیوارهای باغ صحبت نمی‌کند. در مورد یک دروازه صحبت می‌کند. و پردس، باغ آن زمان، دیوار داشت.

ما این را از نگاه به بافت فرهنگی گسترده‌تر می‌دانیم. من به توصیف معشوق اشاره کردم، کسی که در شکاف سنگ است، کبوتری در شکاف سنگ. باز هم، امنیت در آن بافت، خدا شما را حفظ کند.

و البته، برج هم همینطور. می‌دانید، برج‌ها فقط برج نیستند. برج‌ها آنجا هستند چون تأسیسات امنیتی هستند.

این مهم است. خب، این تصویرسازی ماست، و قرار نیست زمان زیادی را صرف آن کنیم.

احتمالاً آن پشت، حتی نمی‌توانی این چیزها را بخوانی. اما خودت می‌دانی که چقدر زیبایی. چشمانت مثل کبوترهایی است که از پشت نقابت دیده می‌شوند.

خب، اینجا یه کبوتر کوچولو هست. موهات مثل گله بزهاست. دندونات مثل گله میش‌های تازه پشم‌چین شده‌ست.

اکنون همه حیوانات کوچک پشم‌هایشان را از دست داده‌اند. گردنت مانند برج داوود است که بر روی ردیف‌هایی از سنگ بنا شده است. دو سینه‌ات مانند دو بچه آهو، دو قلوهای یک غزال هستند.

از لب‌هایت عسل می‌چکد. خب، این دقیقاً خیلی خوب نیست، نه؟ و غیره و غیره. لازم نیست وقت زیادی صرف کنی.

اوه، انارها. اینها معابد انار هستند. این هم خیلی جالب است. فقط یک تمرین جالب در خواندن به معنای واقعی کلمه.

حالا، بیایید به چند نکته دیگر بپردازیم. اهداف این کتاب چیست؟ آیا فقط برای تجلیل از عشق جنسی است؟ این ممکن است بخش بزرگی از آن باشد.

اما آیا ممکن است چیز دیگری هم در جریان باشد؟ شکی نیست. این اینجاست. برخلاف قرن‌ها مسیحیت که سعی در کم‌اهمیت جلوه دادن تمایلات جنسی داشت، غزل غزل‌ها روشن می‌کند که ابراز جنسی صمیمانه در واقع موهبتی از جانب خداست.

شکی در این نیست. اما نکته‌ی دیگری هم هست: این چیزی است که توسط شخصی به نام جورج شواب پیشنهاد شده است، و من فکر می‌کنم او واقعاً به نکته‌ی مهمی اشاره کرده است. این کتاب بر صمیمیت و حریم خصوصی از منظر این ابراز جنسی شگفت‌انگیز تمرکز دارد، و شاید این موضوع به عنوان یک بحث و جدل در نظر گرفته شده باشد.

جدل چیست؟ ما باید اینجا کلمه خودمان را تعریف کنیم. جدل چیست؟ بله، اساساً به معنای بحث و جدل است. از یک کلمه یونانی گرفته شده است که به معنای جنگ است.

،خب، اگر بخواهیم این را جنگ لفظی بنامیم، این بحثی است علیه آنچه در فرهنگ عمومی تر جریان داشت که همانطور که می‌دانید، از رابطه جنسی به عنوان فحشای عمومی استفاده می‌کرد. در پرستش بعل، چنین چیزهایی وجود داشت، و این بخشی از توسل به حضور خود بعل و فراهم کردن باروری و امور کشاورزی و از این قبیل چیزها بود.

پیشنهاد این است که شاید این کتاب قصد دارد خصوصی‌سازی کند، احتمالاً نباید از این اصطلاح به این شکل استفاده کند، بلکه می‌خواهد بیان کند که چگونه باید از تمایلات جنسی استفاده شود و آن را از این فحشای مقدس و شایع که در جریان بود، خارج کند؛ فحشایی که ممکن است یکی از دلایل عدم وجود زبان آیینی در آن باشد - تا مطمئن شود که هیچ ارتباطی بین آنچه در این تجلیل از عشق انسانی، صمیمانه و شگفت‌انگیز، هدیه خدا، و توسل به خدا برای تلاش و فراخواندن حضور او به هر طریقی اتفاق می‌افتد، وجود ندارد. بنابراین شاید به همین دلیل است که نام او در آن نیست. شاید به همین دلیل است که شما هیچ یک ندارید. از آن نوع زبان آیینی دیگر را ندارید.

همچنین زیبایی فیزیکی را ستایش می‌کند. باز هم، روش‌هایی که ممکن است در بیان معاصر خود استفاده نکنیم، اما به شیوه‌ای قابل توجه این کار را انجام می‌دهد.

و این نشان می‌دهد که عشق در معرض تهدید است. در این مزمور، لحظاتی وجود دارد که اوضاع کمی متشنج می‌شود، زیرا معشوق احساس می‌کند که معشوقش آنجا نیست. او به دنبال اوست.

افراد دیگری وارد می‌شوند. نگهبانان دفعه دوم کمی مشکل‌ساز هستند. بنابراین، برخی تهدیدها مطرح و درک می‌شوند.

خب، بگذارید سه نکته‌ی دیگر را هم بررسی کنم. فصل ۸، آیات ۶ و ۷، متن فوق‌العاده‌ای است. می‌توانید خودتان آن را بخوانید.

کاری که این کتاب انجام می‌دهد، نشان دادن قدرت عشق است. و همانطور که لحظه‌ای پیش گفتم، چگونه می‌توان آن را با کلمات بیان کرد؟ واقعاً دشوار است. اما واقعاً تلاش برای انجام آن، نهایت تلاش است.

قدرت عشق یعنی جاذبه‌ای عظیم. بگذارید آن جمله‌ی آخر را برایتان بخوانم، و بعد تمام می‌کنیم. عشق به اندازه‌ی مرگ قوی است.

حسادتی است سرسخت همچون گور. همچون آتشی سوزان، همچون شعله‌ای عظیم، یا شاید شعله‌ی پیهوه. آب‌های بسیار نمی‌توانند عشق را خاموش کنند.

رودخانه‌ها نمی‌توانند آن را بشویند و ببرند. اگر کسی تمام ثروت خانهاش را در ازای عشق بدهد، کاملاً مورد تمسخر قرار خواهد گرفت. بسیار خوب، باید این کار را متوقف کنیم چون ساعت 10 گذشته است.

جمعه است. شب‌ات شالوم.